



## پیغام عشق

قسمت پانصد و هفتاد و چهارم





خانم نرگس از نروژ



اجزای من ذهنی قلتبانِ نرگس:

۱. خشم:

جمله خشم از کبر خیزد از تکبر پاک شو  
گر نخواهی کبر را رو بی تکبر خاک شو

خشم هرگز برنخیزد جز ز کبر و ما و من  
هر دو را چون نردبان زیر آر و بر افلاک شو

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۹۸

هر کجا تو خشم دیدی کبر را در خشم جو  
گر خوشی با این دو مارت خود برو ضحاک شو

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۹۸

در هفته‌های اخیر به دفعات شاهد خشم درونم بودم که باعث ناامید شدنم شد و از زندگی می‌خواهم که با خرد و عشق خودش وجودم را از این من‌ذهنی پاک کند. چون با ابزار ملامت و یا پرهیز و فضاگشایی ذهنی نه تنها من‌ذهنیم کوچک نمی‌شود بلکه موقع چالش افسار من را می‌گیرد و مستأصل می‌شوم و من با ابزاری از من‌ذهنی نمی‌توانم قسمتی از من‌ذهنی را کوچک کنم. جز لطف و سایه زندگی هیچ چیز نمی‌تواند به من قدرت نظارت و فضاگشایی بر این دو مار خشم و کبر وجودم را بدهد.

## ۲. حسادت:

حسادت من‌ذهنی‌ام به حضور خودم، به فرزندانم، همسر و حتی یاران معنوی خودم، داشتن آبروی مصنوعی که حتی برای خودم هم باور شده و حجابی برای دیدن من‌ذهنی‌ام شده‌است که نه تنها من‌ذهنی‌ام را از دیگران می‌پوشاند بلکه از خودم هم می‌پوشاند و در چالش، پوستین خودش را می‌اندازد و از دیدنش خشکم می‌زند. من‌ذهنی که با سعادت من جنگ دارد. وقتی که با سعادت من جنگ دارد، پس حتماً با سعادت فرزند و همسر و دوستانم هم جنگ دارد.



ور حسد گیرد ترا در ره گلو  
در حسد ابلیس را باشد غلو

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۲۹

کو ز آدم ننگ دارد از حسد  
با سعادت جنگ دارد در حسد

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۳۰

عقبه‌ای زین صعب‌تر در راه نیست  
ای خنک آنکش حسد همراه نیست

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۳۱

این جسد خانه حسد آمد بدان  
کز حسد آلوده باشد خاندان

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۳۲

دروغم همانیدگی‌ها و دردهایی نهفته هست که حضور من را تکه پاره می‌کنند و به عجز خودم در مقابل این دردها و همانیدگی‌ها در مقابل اولیاء زندگی اعتراف می‌کنم.

سایه‌ی یزدان چو باشد دایه‌اش  
وارهاند از خیال و سایه‌اش

سایه‌ی یزدان بود بنده‌ی خدا  
مرده‌ی این عالم و زنده‌ی خدا

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۴۲۲ و ۴۲۳

دامن او گیر زوتر بی گمان  
تا رهی در دامن آخر زمان

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۲۴

۳. توهّم حضور:

من ذهنی یک سایه از حضور می سازد و من را با کارافزایی به بیگاری می کشد و در زمان امتحان و جنگ که باید  
پاسبان حضورم باشم رخت حضورم را می دزدد و در مواقع دیگر با خیال حضور شهوترانی می کند.

خفته آن باشد که او از هر خیال  
دارد اومید و کند با او مقال

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۱۳



دیو را چون حور بیند او به خواب  
پس ز شهوت ریزد او با دیو آب

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۱۴

چونکه تخم نسل او در شوره ریخت  
او به خویش آمد، خیال از وی گریخت

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۱۵

۴. دروغ و ریا و بی اعتدالی، پنهان کاری و دوشخصیتی بودن و ترسو بودن:  
هنگام کار کردن روی خود با خیال حضور عشقبازی کردن ولی در چالش و عمل از دست دادن حضور ناظر و غلبه خشم و الگوهای واکنشی، در مقابل دوستان مادری مهربان و دلسوز ولی در چالش خشمگین و کنترل کننده، کنار دوستان همسری دلسوز و مهربان ولی در چالش خشمگین و انتقام گیرنده و کنترل کننده، کنار دوستان زرنگ و پرتحرک و پر جنب و جوش ولی در چالش افسرده و تنبل و غرق توهمات.



عاشق و شهوت کجا جمع آید ای تو ساده‌دل  
عیسی و خر در یکی آخر کجا دارند پوز

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۱۹۶

امیدم به درگاه زندگی و گنج حضور و استاد مقرب هست و گرنه من با دست کج من ذهنی خودم، نمی‌توانم من  
ذهنی خودم را صفر کنم.

كَيْفَ مَدَّ الظِّلَ نَقْشِ اَوْلِيَاست  
كو دَلِيلِ نُوْرِ خورشيدِ خداست

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۲۵

اندرین وادی مرو بی این دلیل  
لأحب الأفلین گو چون خلیل

–مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۲۶

رو ز سایه آفتابی را بیاب  
دامن شه شمس تبریزی بتاب

–مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۲۷

با عشق و احترام نرگس از نروژ



خانم فریبا الہی مہر





به نام خدا

سلام آقای شهبازی، سلام دوستان گنج حضوری

ابیات بسیار بیدار کننده حضرت مولانا، برگرفته از برنامه ۷۷۶، با عنوان

تمرکز بر خود = بلعیده نشدن توسط من های ذهنی

خواهی که ز معده و لب هر خام گریزی  
پر گوهر و رو تلخ همی باش چو دریا

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۹۶

اگر می خواهی که از من های ذهنی اطرافت، در امان بمانی، به طوری که، معده من های ذهنی خویشاوندان و دوستانتان، شما را نبلعد، آرام روی خودت کار کن و مانند دریا، که درونش پر از گوهر است و رویش تلخ است، باش.

یعنی در ابتدای کار روی خود، اگر دیدیم که حالمان دارد خوب می شود، به کسی نگوییم و کسی را هدایت و راهنمایی نکنیم، زیرا من های ذهنی اطرافیانمان، به ما حمله می کنند و آنها شروع می کنند به تعریف کردن از ما، که ما بسیار آدم معنوی هستیم و در نتیجه هشیاری حضورمان بلعیده می شود.

آدمی خوارند اغلب مردمان  
از سلام علیک شان کم جو آمان

– مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۱

ما نباید بگوییم: ما می توانیم از نفوذ من های ذهنی، در امان باشیم. اگر بگوییم با هر کسی، همنشین می شویم یا هر برنامه ای را می بینیم، اما در ما تاثیری ندارد، این از من ذهنی ماست، زیرا کسانی که من ذهنی دارند، از طریق ارتعاش، دردهایشان در ما نفوذ می کند.

خانه‌ی دیو است دل‌های همه  
کم‌پذیر از دیو مردم دمدمه

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۲

مرکز انسان‌هایی، که من ذهنی دارند، خانه دیو است و این انسان‌ها، مکر و فریب دارند و ما باید هر لحظه با  
فضاگشایی، به زندگی وصل شویم، تا از فریب آنها در امان باشیم.

از دم دیو آنکه او لاحول خورد  
هم چو آن خر در سر آید در نبرد

- مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۳

لاحول یعنی "نیست هیچ نیرویی، غیر از نیروی خدا"  
از خود پرسیم: آیا با گفتن "نیست هیچ نیرویی، غیر از نیروی خدا" به خدا زنده می‌شویم یا نه؟



اگر با گفتن لَحَوْل، در ما تغییری ایجاد نمی شود، یعنی منِ ذهنی ما، لَحَوْل می گوید و حتماً دچارِ حوادثِ ناگوار خواهیم شد.

هر که در دنیا خوردِ تَلِیسِ دِیو  
وز عَدُوّ دوستِ رو تعظیم و رِیو

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۴

در ره اسلام و بر پول صراط  
در سر آید همچو آن خر از خُباط

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵

ما باید خیلی مواظب باشیم، چون وقتی به صورت حضورِ ناظر، به ذهنمان نگاه می‌کنیم و هم هویت شدگی‌هایمان را شناسایی می‌کنیم و در حال فضاگشایی و عدم کردنِ مرکزمان هستیم، یک انسانی که ظاهرش دوست است و باطنش منِ ذهنی دارد، ما را از رویِ پُلِ صراطِ حضور، به چاهِ منِ ذهنی می‌اندازد و دچارِ ریبِ المنون می‌شویم.

عشوه‌های یارِ بدِ مَنیوش هین  
دَامِ بین، ایمنِ مَر و تو بر زمین

– مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۶

ما باید آگاه باشیم که عشوه‌های انسان‌هایِ منِ ذهنی، ما را فریب‌دهد و در زمین، که فضایِ فرم است، مواظب باشیم که در دَامِ منِ ذهنی نیفتیم، زیرا حتماً به ما، حمله خواهد شد. اگر ما، دوست و همنشینِ مولانا شویم، از هر منِ ذهنی، ایمن خواهیم شد.

صد هزار ابلیس لآحول آر بین  
آدما، ابلیس را در مار بین

- مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۷

انسان های زیادی، که من ذهنی دارند، به زبان می گویند: "نیست هیچ نیرویی، غیر از نیروی خدا".  
ای کسی که روی خودت گار می کنی، تو ابلیس را، در این انسان هایی که من ذهنی دارند، ببین و بدان که  
ارتعاش آنها، روی ما، تاثیر می گذارد، زیرا وقتی ما، روی خود تمرکز داریم، نیروی هم هویت شدگی در جهان،  
کسانیکه من ذهنی دارند را می فرستد، تا به ما حمله کنند. بهترین کار این است که ما، تسلیم شویم و  
فضاگشایی کنیم و تمرکزمان روی خودمان باشد و با دیگران کاری نداشته باشیم.

زآنکه آوازت تو را در بند کرد  
خویشتن، مرده پی این پند کرد

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۱



یعنی: ای مُطْرِبُ شُدِه، با عام و خاص  
مُردِه شو چون من، که تا یابی خلاص

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۲

در اوایل کار بر روی خود، چون ما هنوز مقدار زیادی منِ ذهنی داریم، نباید خودمان را به عنوان انسان معنوی مطرح کنیم و برای تایید و توجه خواستن، من های ذهنی را، دور خود جمع کنیم و آنها را نصیحت و راهنمایی کنیم. ما باید این پند را بگیریم که، این آواز خوش منِ ذهنی ما، که به دنبال تایید و توجه است، ما را، در بند کرده است. باید به منِ ذهنی بمیریم تا آزاد شویم.

دانه باشی، مرغکانت برچند  
غنچه باشی، کودکانت برگند

— مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۳

اگر تو دانه باشی، مرغان کوچک، تو را می خورند و اگر غنچه باشی و کمی روی خودت کار کردی و هنوز باز نشده ای، حتی من های ذهنی کوچک هم، تو را از حضور خارج می کنند.

دانه پنهان کن، بکلی دام شو  
غنچه پنهان کن، گیاه بام شو

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۴

این دانه های حضور را پنهان کن و به کسی نشان نده و بگو من گیاه این بام هستم، یعنی خودت را مطرح نکن.

هر که داد او، حُسنِ خود را در مَزاد  
صد قضای بد، سوی او رو نهاد

- مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۵

هر کسی که حالاتِ خوبِ خودش را، در معرضِ نمایشِ دیگران بگذارد، حتماً دچارِ حوادثِ ناگوار خواهد شد.

حیله ها و خشم ها و رشک ها  
بر سرش ریزد چو آب از مشک ها

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۶

دشمنان او را ز غیرت می درند  
دوستان هم، روزگارش می برند

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۷

ترفندها و خشم و حسادت مردم، بر سر ما می ریزد و دشمنان، از حسادت، ما را می درند و دوستان هم، که من  
ذهنی دارند، دور ما جمع می شوند و می گویند: ما را نصیحت کن و وقت ما را می گیرند و ما از حضور خالی  
می شویم.



آنکه غافل بود از کشت و بهار  
او چه داند قیمتِ این روزگار؟

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۸

هر کسی که وقتش را صرف دوستانِ منِ ذهنی اش کند، از خودش غافل می شود و از بهارِ حضورش بهره ای  
نمی برد و عمرش تلف می شود.

در پناه لطف حق باید گریخت  
کو هزاران لطف، بر ارواح ریخت

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۹

ما باید هر لحظه، با فضاگشایی و تمرکز بر روی خود، فقط به پناه لطف خدا بگریزیم و کسی را راهنمایی نکنیم، در این صورت است که خداوند، هزاران لطف را، به سوی هشیاریِ اصلیِ ما سرازیر می کند.

هر که بستاید تو را، دشنام ده  
سود و سرمایه به مفلس وام ده

– مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۳۳۰

هر کسی که تو را ستایش می کند و می گوید: تو انسانِ معنوی هستی و من را راهنمایی کن، بگو: من نمی دانم و سود و سرمایه منِ ذهنی را، به آنها بده.

ایمنی بگذار و، جای خوف باش  
بگذر از ناموس و رسوا باش و فاش

– مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۳۳۱

ایمنی حاصل از من ذهنی را بینداز و در جمع خودت را مطرح نکن، زیرا اطرافیان می گویند: تو چقدر مهمی یا چقدر با سوادی. آشکارا بگو: من هیچ نمی دانم و از کوچک شدن من ذهنی ات، در برابر دیگران نترس.

آزمودم عقل دور اندیش را  
بعد ازین دیوانه سازم خویش را

– مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۳۳۲

ما عقل من ذهنی دور اندیش را آزموده ایم. پس از این اعلام می کنیم: تنها منظورمان در زندگی، تبدیل از هشیاری جسمی، به هشیاری حضور است و از نظر مردمی که من ذهنی دارند، به طور جد جد، روی خود تمرکز داشتن و اتفاقات را بازی گرفتن و در برابر اتفاقات، فضاگشایی کردن، دیوانگی است. اما ما این دیوانگی را به جان می خریم.



هر ولی را نوح و کشتیان شناس  
صحبت این خلق را طوفان شناس

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۲۲۵

حضرت مولانا، مثل نوح و کشتیانی است که همنشینی با او، ارتعاش عشقِ اصیل و شادی بی سبب را، در ما به حرکت در می آورد و همنشینی با من های ذهنی، مثل طوفانِ نوح است، که روی ما اثر بد می گذارد.

کم گریز از شیر و از درهای نر  
ز آشنایان و ز خویشان کن حذر

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۲۲۶

از شیر و از درهای نر که خطرناکند، فرار نکن، زیرا آنها فقط به جسم تو آسیب می رسانند. اما از آشنایان و خویشاوندانت، که منِ ذهنی دارند، فرار کن، زیرا همنشینی با این انسانها، روح تو را می آزارد.

در تلاقی روزگارت می برند  
یادهاشان غایبی ات می چرند

- مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۲۲۷

وقتی با این انسان هایی که من ذهنی دارند، ملاقات می کنی، آنها فقط از دردهایشان صحبت می کنند و در انداختن هم هویت شدگی ها، هیچ کمکی به تو نمی کنند و حتی وقتی آنها غایبند، حرف های آنها، که از سر من ذهنی شان است، در ذهنت تکرار می شود.

توبه کن، بیزار شو از هر عدو  
کو ندارد آب کوثر در کدو

- مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۴

توبه کن و از کسانی که من ذهنی دارند و فضاگشایی نمی کنند و فراوانی خدا را در مرکزشان ندارند، دوری کن.

هر که را دیدی ز کوثر سرخ رو  
او محمد خوست با او گیر خو

- مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۵

هر کسی که، در درونش، به بی نهایت خدا زنده شده است و این فراوانی، در رویش پیدا است، با او دوست شو.

تا أَحَبَّ لِلَّهِ، آید نام من  
تا که أَبْغَضَ لِلَّهِ، آید کام من

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۰۳

ما دوست می شویم با انسان های عارفی مثل مولانا، به خاطر زنده شدن به خدا.  
و دشمن می شویم به خاطر خدا، با هر من ذهنی که می خواهد هشیاری حضور ما را ببلعد.



گر چه بابای تو است و مام تو  
کو حقیقت است خون آشام تو

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۸

کسی که منِ ذهنی دارد و تو را از حضور دور می کند، حتی اگر پدر و مادر تو باشد، در حقیقت خون آشامِ توست.

از خلیل حق بیاموز این سیر  
که شد او بیزار اول از پدر

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۹

از حضرت ابراهیم پیاموز، که او از پدرش، که به چیزهای آفل چسبیده بود، دوری کرد و متوجه شد که منِ ذهنی پدرش نمی گذارد او به حضور برسد. یعنی اگر پدر و مادر ما، دردپرست هستند، لازم نیست ما هم دردپرست باشیم. ما باید با شناسایی دردهایمان، این زنجیرِ دورِ باطل را پاره کنیم تا این دردها را به نسل های بعدی انتقال ندهیم.

تا نخوانی لا و اّلا الله را  
در نیابی منهج این راه را

- مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۴۱

تا زمانیکه، تمرکز بر روی خودت نداشته باشی و هم هویت شدگی هایت را شناسایی نکنی و هشیاری حضورت را از این هم هویت شدگی ها بیرون نکشی، به خدا زنده نمی شوی.

می رود از سینه ها در سینه ها  
از ره پنهان، صلاح و کینه ها

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

صفات خوب هر کسی، مثل ارتعاش عشق و شادی بی سبب و... یا صفات بد هر کسی، مثل ارتعاش درد و کینه و خشم به صورت پنهانی به مرکز ما وارد می شود.

از قرینِ بی قول و گفت و گویِ او  
خو بدزدد دل نهان از خویِ او

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

اگر ما، با انسان هایی که من ذهنی دارند، همنشین شویم، مرکزِ پُر از دردِ آنها، بدونِ اینکه گفت و گویی انجام شود، به مرکزِ ما سرایت می کند.

دیو چون عاجز شود در افتتان  
استعانت جوید او زین انسیان

که شما یارید با ما، یاری  
جانبِ ما یید جانبِ داری

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۲۲۱ و ۱۲۲۲



وقتی نیروی هم هویت شدگی بزرگ در جهان می بیند که ما، روی خود تمرکز داریم و تمام توجه ما، زنده شدن به خداست، از یاران خود، یعنی انسان هایی که من ذهنی دارند، کمک می خواهد و می گوید: ای یاران من، به سوی انسان هایی که دارند به حضور زنده می شوند، حمله کنید و هشیاری حضورشان را ببلعید.

دوستان گنج حضوری، این ابیات مولانا، برای من، بسیار زنده کننده است، برای تمرکز داشتن روی خودم و تا زمانیکه، عمیق و ریشه دار نشده ام، باید آگاهانه و هشیارانه، از انسان هایی که من ذهنی دارند، فاصله بگیرم، برای زنده شدن به زندگی و در برابر من ذهنی آنها، فضا را باز کنم و واکنش نشان ندهم و هر لحظه در حال صبر و شکر و عذرخواهی باشم و فضا گشایی کنم، زیرا فقط این فضاگشایی پی در پی، جزء جدی ترین کار زندگی هست و بقیه امور، جزء بازی زندگی هستند.

ارادتمند شما، فریبا الهی مهر



خانم ثیما



آینه تمام نمای هستی

در درسهای مولانای عزیزاز طریق برنامه ی گنج حضور، آموخته ام که این جهانی که تجربه میکنم و اتفاقاتی که برایم رخ میدهد، همه تنها آینه ای است از آنچه درونم رخ میدهد؛ این حقیقت طی تجربه ای برایم آشکار شد که در اینجا می آورم.

مدارکی را برای ترجمه به دارالترجمه سپردم. وقتی که مدارک آماده شد، متوجه تعداد زیادی اشتباه در مدارک ترجمه شده شدم. وقتی که اشتباهات را با ملایمت به مسئولین دارالترجمه نشان دادم، با وجود اینکه از دیدن این همه اشکال متاثر شدند، بدون هیچ گونه عذرخواهی از اشکالات پیش آمده، مدارک را به سردی از من برای اصلاح پذیرفتند.

دیدن این رفتار سرد از جانب آنان برایم بسیار سنگین بود، هر چه تلاش کردم رهایش کنم نتوانستم، اندکی ذهنم را مشغول کرد و متوجه شدم که عمیقا در قفسه سینه ام احساس رنجش عمیقی دارم.



قبل از آشنایی با برنامه ی گنج حضور در چنین مواردی، اینگونه رفتارها را بسیار قضاوت میکردم و خشمگین میشدم، و پس از آن شروع به ملامت جامعه می کردم و نسبت به محلی که در آن زندگی میکنم و بی نظمی های موجود، سرشار از احساسات بد میشدم و انرژی ام بسیار افت میکرد. خوشبختانه این بار از این سطح فراتر رفتم.

از خود پرسیدم:

پیام این شرایط برای من چیست؟

من به عنوان من ذهنی چگونه با خودم با حضور درونم رفتار مشابهی دارم؟ پاسخ با اندکی تأمل برایم روشن شد. هر گاه من کاری اشتباه انجام میدادم کار اشتباه، کاری است که مرا از اتصال به فضای گشوده ی درونم دور میکند به جای سریعاً عذرخواهی و بازگشت؛ با احساس خطا و گناه کردن، بازگشتم را به تاخیر می انداختم، و مدت زمانی را در این احساس خبط تلف میکردم.

پس از این شناسایی نه تنها احساسات بد من نسبت به مسئولین دارالترجمه از بین رفت، بلکه از داشتن چنین تجربه ای با چنین پیام مهمی بسیار شکرگزار شدم.

از اینکه مرا متوجه ساخت که با خودم چگونه برخورد میکنم!

لازم به گفتن نیست که رفتار سرد آنان نسبت به من از بین رفت و این تجربه، از خاطرات خوب آن سال من شد.

حال چشمانم باز است، تجربه هایم را ناظرم به عنوان آینه ای که درونم را نشان میدهند، خصوصا آنان که عمیقا حسشان میکنم و نمیتوانم به راحتی رهایشان کنم؛ آنها درس های مهمی برایم دارند.  
به لطف آینه ی تمام نما و با شکوه هستی

با سپاس فراوان  
- شیما



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود







**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

**[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)**